

اسفار اربعه از منظر امام خمینی

□ یاسر جهانی‌پور

مقدمه

کشف اسفار و مراتب و نتایج آن از این جهت برای سالک مهم است که راه را به طور کلی می‌شناسد و می‌فهمد که چه مسیر درازی را باید طیّ طریق کند. همچنین برای سالک مهم است از آثار و نتایجی که بر این سفر نفسانی روحانی او مترتب و حاصل است، آگاه شود. از مباحث اسفار موارد زیادی قابل بررسی و تأمل است. شناخت ولایت و مراتب آن، حقیقت نبوت و مراتبش، اسماء متجلی در اعیان، مراتب تجلی، حقیقت کشف و جذبات، حالات و مقامات عارفان، موانع سلوک، مراتب سلوک سالکان و ... از اموری است که می‌توان در مباحث شناخت اسفار اربعه عرفانی مورد تأمل قرار داد. بنابراین این بحث از جمله ابجائی است که نتایج بسیاری را به دنبال دارد و به عبارت دیگر مبحث دامنه دار و پرفایده‌ای است که صحبت پیرامون آن به زمان و وقت مناسبی احتیاج دارد که خود جای مناسب خود را می‌طلبد. آنچه به طور اجمال در این مقابله بیان می‌شود اشاره‌ای است کوتاه به حقیقت این اسفار از نگاه امام خمینی^(س) که به شیوه‌ای کاملاً نو و زیبا و البته دقیق، مطابق با معارف عالیه عرفانی آن را مطرح ساخته‌اند. همین نو بودن کلام در این زمینه ما را بر این داشت تا در مقابله‌ای نظر امام را به گونه‌ای بسیط‌تر از آنچه در رساله مصباح الهدایه آمده است بیان کنیم. امید که قبول اهل نظر افتد.



فصل اول: در بیان اسفار اربعه در کلام امام خمینی

سفر عبارت از ترک وطن است. و به ظاهر، مسافر کسی را گویند که از مألوف خود دور شده و دیوارهای شهرش را نبیند. پس تا در وطن است یا شهر خود را می‌بیند مسافر نیست. اما سفر نفس عبارت است از آنکه نفس، شهر بدن را نبیند و این امر مستلزم آن است که توجهی به بدن و امورات آن نداشته باشد و این اولین مرتبه از سفر است. به عبارت دیگر انسان هرگاه خود را فراموش کند و توجهی به مادیات و مألوفات بدن نداشته باشد و از جسمانیات گذشته باشد، تازه مسافر الی الله شده است. مسافری که برای رسیدن به مراتب کامله حقیقت، باید جمیع مدارج اسفار را بپیماید به لحاظ آنکه وجود در دو قوس صعود و نزول قرار می‌گیرد. اصل سفر هم در این دو قوس و شامل چهار مرتبه است که حضرت امام در رساله مصباح الهدایه در ضمن بیان کلام مرحوم محمدرضا قمشه‌ای به آن اشاره فرموده‌اند.

سفر اول، پس از رفع حجب ظلمانی و نورانی و از خلق به سوی حق مقید است به رفع حجب، و رؤیت جمال حق در مظاهر اشیاء. آنچه در انتهای این سفر برای سالک حاصل می‌شود، مشاهده این حقیقت است که عالم مظهر خداست. سفر دوم، از حق مقید است به حق مطلق و سیر در اسماء و صفات براساس استعداد فرد. سالک در حق مقید، خداوند و اسماء او را در اشیاء مشاهده می‌نماید. به همین خاطر خود را در اسمش، خلیفه پروردگار می‌بیند. آنگاه پس از گذر از مراتب جمیع اسماء و سیر در صفات، به مقتضای اسم متجلی در وجود خود، و به توفیق الهی و استعدادش به حق مطلق می‌رسد. در این مرتبه وی سریان نور حق را در اشیاء بدون ملاحظه هیچ قیدی، به صورت وجود مطلق الهی که در عالم بارز و ظاهر شده است، مشاهده می‌کند. انتهای این سفر که عبارت است اندک‌کاک جمیع هوئیات ائیه در ذات حق و ظهور قیامت کبرای نفسانیه، عبارت اخرای فنای در ذات و ظهور صفات الهی در وجود خلقی حقی و ستر وجود خلقی ظلمانی در ورای این وجود لابلشرط حقانی است که از آن تعبیر به مقام ولایت می‌شود. آنچه در این مرتبه حاصل می‌شود، ظهور سمع و بصر و ید حق و اختفای سمع و بصر و ید بنده است. و لذلک بنده به سمع حق می‌شنود و به بصر حق می‌بیند و به ید حق عمل می‌کند، زیرا خودیت و هویتی غیر از

هویت حق ندارد. و هو الحق؛ لذی يظهر فی كسوه الخلق و فی هذا المقام الحق حق، و الخلق خلق. سالک در مقام ذات رشحه‌ای است از بحر ذات تعالی، پس ذاتی نمی‌ماند جز ذات حق. سالک چون به این تشبیه مقید و اگر فانی است در الله به تشبیه مطلق رسید، بواسطه نقصان سلوک از اوشطحیاتی صادر می‌شود که اگر لایق سلوک و مشتمل بر استعدادات حاصل از تجلی حق به فیض اقدس باشد، این شطحیات در اسفار بعدی مرتفع می‌شود. در سفر سوم که از حق به خلق حقانی است ای من حضره الاحدیه الجمعیه الی حضره الاعیان الثابته، عند ذلک ینکشف له حقایق الاشیاء و کمالاتها این مرتبه از سفر و بعد. آن برای کسانی است که استعدادشان کاملتر از دیگران بوده و لیاقت آن را یافته‌اند به مقام نبوت برسند. شروع این سفر از وجود مطلق و حق عاری از جمیع قیود است به خلق حقانی و به عبارت دیگر از حق خلقی است به خلق حقی به مناسبت تکمیل سیر، برای انباء از عوالم علمیه و در سفر چهارم که از خلق است به خلق ظلمانی و یا از اعیان علمی به اعیان خارجی، سالک جمیع آنچه در این سفر روحانی دیده است را در اشیاء مشاهده کرده و عالم را مظاهر اسماء می‌بیند؛ پس هر کس را براساس آنچه استعداد اوست به سوی مقرر اصلی خود می‌خواند. سالک در پایان این سفر، دارای هر دو چشم و صاحب مقام جمعی تشبیه و تنزیه و وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است.

ذکر چند نکته

نکته اول: مجموع این چهار سفر که عبارت از دوره ولایت و نبوت اولیاء و انبیاء است بر حسب تجلیات ربّانی برای سالک متفاوت خواهد بود. سالکی که مظهر تمام اسماء است و دوره نبوت و ولایت او محدود نمی‌باشد، اسماء حق را یکی بعد از دیگری در سفر ثانی به نحو تفصیل مشاهده می‌نماید، تا به مقام مظهریت اسم جامع برسد. ولیّ مطلق که متحقق به اسم الله است، افضل از انبیاء حتی رسل اولوالعزم می‌باشد. زیرا نبوت تابع مرتبه ولایت ولیّ است. هر کس که ولایت او کاملتر از دیگران است، به حقیقت قرآن نزدیکتر و نبوت او اکمل از دیگران است. پس گاهی ولایت یک ولیّ اکمل از ولایت یک رسول است. یعنی آنکه جمیع اسفاری که از برای خاتم



□ سفر نفس عبارت است از آنکه نفس، شهر بدن را نبیند و این امر مستلزم آن است که توجهی به بدن و امورات آن نداشته باشد

□ انسان هرگاه توجهی به مادیات و مألوفات بدن نداشته باشد و از جسمانیات گذشته باشد، تازه مسافر الی الله شده است

رسول مقرر است در حقیقت کلیه خاتم ولایت مطلقه امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین او نیز موجود است. انبیاء دارای دو جهت می‌باشند: بواسطه جهت ولایت خود به حق راه پیدا نموده و معارف را از آن اخذ می‌نمایند. این اتصال عبارت است از شهود حقایق ربانی در حضرت علم از عین ثابت پس از ولوج در حضرت واحدیت به حکم فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسول. این مرتبه از علم همان احاطه اسمیه و استعدادات اعیان در مقام علمیه به تجلی حق به فیض اقدس است. هرچه این استعداد بیشتر باشد ادراک علوم از حقیقت محمدیه بیشتر و در نتیجه معیت و احاطه کاملتر خواهد بود. و اما بواسطه جهت نبوت خود که ظهور ولایت است اخبار حقایق غیبی مستتر در مقام علمی خود برای تکمیل نوع بنی بشر در دنیا و آخرت می‌نمایند. پس انبیاء در واقع اولیاء فانی در حق و باقی بقاء حقند که از مقام غیب وجود و اسرار آن خبر می‌دهند. منشأ اطلاع آنها بر حقایق موجود و مکنون در غیب وجود، فنایشان در احدیت وجود است. به این اعتبار، به معارف الهیه علم حاصل می‌نمایند و به اعتبار بقاء بعد الفناء و صحو بعد المحو از این حقایق خبر می‌دهند. از اینجا معلوم می‌شود و انبیاء دارای مراتب مختلف در علم الهی‌اند.

اولیائی که دارای مرتبه ولایت کاملتر نسبت به اولیاء دیگر هستند، پس از سیر در عالم اسماء و صفات الهیه و اطلاع بر استعدادات اعیان به قدر استحقاق عین ثابت خود، بعد از مراجعت از حق

در سفر سوم و چهارم، به تربیت اعیان خارجی بر حسب آنچه در حضرت علم مشاهده فرموده اند پرداخته و هر کس را مطابق استعداد خود به عین ثابتش هدایت می‌کنند. کمال مرتبه علم در این مقام برای هیچ کاملی مکملی جز اولیاء محمدیین حاصل نبوده است. ایشان به حسب تجلی اسم جامع الهی در وجودشان در کافه عوالم وجود سریان داشته و با جمله ممکنات معیت قیومیه داشته‌اند و لذا علی علیه السلام با انبیاء سابق در باطن و با نبی اسلام در ظاهر بوده است.

گفته شد که انبیاء فی الواقع اولیاء فانی در حقند. هر گاه فنای بنده‌ای در ذات الله کامل شد، وجود خلق، حقی شده و جنبه خلقی نابود می‌شود. در این وقت حق ظاهر و خلق باطن است؛ پس آنچه آشکار است صفات ربوبی و آنچه فانی است صفات مربوبی است فیکون الخلق الحقی جمیع اسماء الحق سمعه و بصره و علمه و ملکه و رحمته و ... و هر گاه بنده‌ای به واسطه استعداد خود از فنا گذشته و باقی بقاء الله گردید خلق ظاهر و حق باطن است. فالحق سمع الخلق و بصره و یده و رمله و جمیع قواه. حکم در باب جمیع انبیاء عظام از رسول و غیر رسول همین است. هر پیغمبری که جنبه ولایت او بیشتر از پیغمبران دیگر باشد فنای او کلی و کاملتر است. و لذلک قال شیخ العرفا الکاملین: اعلم انه ما تخلل شیئاً الا کان محمولاً فیه فالتخلل اسم فاعل، محجوب بالتخلل اسم مفعول. فاسم المفعول هو الظاهر، و اسم الفاعل هو الباطن المستور و هو غذاء له کالماء يتخلل الصوفه فتربوه و تتسع فان کان الحق هو الظاهر فالخلق مستور فیه فیکون الخلق جمیع اسماء الحق سمعه و بصره و نسبه و ادراکاته و ان کان الخلق هو الظاهر فالحق مستور باطن فیه فالحق سمع الخلق و بصره و یده و رمله و جمیع قواه کما ورد فی خبر صحیح (تاج‌الدین خوارزمی، شرح فصوص الحکم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۳۴۳).

نکته دوم: با این بیان، سفر اول عبارت است از رویت حق مجملاً و الکثرات مفصلاً، زیرا در این سفر سالک در ورای حجاب ضخیم اسماء مانده و قادر به خرق آن نیست از این رو حق را اگر می‌بیند از ورای این حجاب دیده و اگر می‌خواند به واسطه آن می‌خواند. سفر ثانی عبارت است از رویت الحق دون الکثرات. زیرا سالک با اتمام سفر دوم به فنای در ذات می‌رسد و فی هذا الوقت لا اسم و لا رسم و لا اثر له و چون از خود هیچ منیت و انانیتی ندیده و وجود خود را با وجود حق



متحد می‌بیند، نظر بر هیچ جای عالم نمی‌افکند مگر اینکه در آن خدا را می‌بیند، از این روست که از وی در این هنگام شطحیاتی صادر می‌شود. انتهای اسفار سه و چهار مشتمل است بر رویت الحق مفصلاً و الکثرات مجملاً. سالک با اینکه در پایان دو سفر اخیر صاحب هر دو چشم شده و حق را در عین عنایت به خلق می‌بیند اما جنبه حقی او افزونتر بوده و از نگاه به کثرات غباری متوجه دل او می‌شود. با این حال نه دیدن حق مانع دیدن خلق برای او می‌شود و نه دیدن خلق او را از توجه به حق باز می‌دارد. سالک در این وقت به کاملترین مراتب سلوک دست پیدا کرده است. انبیاء و رسولان که اسفار اربعه را به تمام رسانده‌اند به لحاظ آنکه تمامیت اسم اعظم را دارا نیستند و بهره‌شان از این اسم کامل نیست، از تعینات و ظهورات حقیقت محمدیه و متعلم به تعالیم عین ثابت الله در حضرت علم، پیش از ظهور در هیاکل مادی دنیوی‌اند. پس آنچه ایشان به نحو تفریق از این اسم دارا بوده‌اند همه به نحو جمع و تفصیل در بنیه محمدی موجود بوده است. فالولایه الاحمدیه الاحمدیه الجمعیه مظهر الاسم الاحدی الجمعیه وسائر الاولیاء مظاهر ولایته و محال تجلیاته و نبوته افضل مراتب الانباء من الغیب و الشهود.

نکته سوم: باید دانست انبیاء چون اسفار را بالتمام پیموده‌اند، همه صاحب این مقام جمعیه (تشبیه و تنزیه) به نحو تقیید نه مطلق هستند. پس آنچه از احوالات قوم خود نیز اطلاع می‌دهند به نحو تقیید است نه مطلق. این علم ناشی از نقصان مرتبه نبوت ایشان نسبت به نبوت حقیقت محمدیه است. نبوت مطلقه حقیقت محمدیه (ص)، همان اظهار غیب مکنون وجود در مقام واحدیت است که به حسب استعدادات اعیان و حروف الهی مسطور در حضرت علمیه است و به اعتبار تعلیم حقیقی و انباء ذاتی نبوت مقام ظهور ولایت و خلافت است. انبیاء غیر از نبی مکرم اسلام چون در ظهور تابع اسم اعظمند. بر اسماء الهیه حکومت ندارند و به تبع ظهور حقیقت محمدیه حاکم بین مظاهر اسمائند گرچه جمع انبیاء در دعوت و هدایت و جعل احکام و تصرف در خلق و ایجاد سنن عالیه اشتراک دارند. می‌خواهیم بگوئیم امتیاز انبیاء از یکدیگر به حسب مقام و مرتبه ولایت و نبوت و احاطه مقام بعضی بر بعض دیگر است. پس از میان انبیاء تنها نبی اسلام بود که توانست استعدادات مظاهر را در حضرت قدریّه بشناسد و از طریق علم کامل خود به مراتب تجلیات

حق تعالی در حضرت واحدیت اعیان خارجی را به آنچه لایق آن هستند در حضرت علمیه هدایت کند.

فصل دوم: نتایج حاصل از اسفار برای سالک

نتایج مترتب بر اسفار اربعه، همان کیفیت تجلیات ربّانی و مراتب کشف و شهود است که بحث پیرامون آن بسیار مفصل بوده و مکان و زمان دیگری می‌طلبد. ما اینک به اختصار به برخی از موارد آن اشاره می‌کنیم.

آنچه در این اسفار برای سالک دست می‌دهد، تحقق اوست به اسم متجلی در او. و این همان معادی است که برای او حاصل می‌شود. پس عمده تلاش سالک در این سفر باید تحقق خود باشد به سمه الله. زیرا تا به اسم متجلی در خود نرسد از جبال انیات بر قلّه هیچیک از مراتب فتح قرار نخواهد گرفت. و چون در خلقت اسماء هیچیک از آنها مانند اسم اعظم الله در اوج مقام اعتدال قرار نگرفت و هیچ عینی همچون عین ثابت محمدی نتوانست به فتح الفتوح و درک تمام اسماء برسد، لاجرم انسان کامل به یک بسم الله جمله‌دار تحقق و تمام کائنات را فانی در الله و حاضر در محضر او می‌بیند. پس در تمام ذرات عالم غیر از الله چیزی نمی‌بیند. مبدأش از آن اسم و معادش به همان اسم و همه را به آن اسم می‌خواند. آنانکه ادراکشان از اسماء کاملتر است، به وقت تجلیات اسمائی ابتدا اسماء فعلیه، سپس اسماء صفاتیّه و در آخر اسماء ذاتیه بر او تجلی می‌کند. پس از ادراک این مراتب از اسماء به فانی در ذات می‌رسد. چون به فنا در ذات رسید عالم را فانی در اسم یا اسماء متجلی در وجود خود می‌بیند و آنگاه همه را به همان اسم می‌خواند. پس سالک مادامی که به اسماء افعال متحلی نشده باشد به اسماء صفات نمی‌رسد و وقتی به اسماء ذات واصل می‌شود که مرتبه اسماء صفات را طی کرده باشد. گفته شد در سیر اسفار، و کیفیات تجلیات ربّانی و دیدن سالک حق را سه مرتبه برای او حاصل است. یکی شهود حق است از ورای تعینات و حجب نورانی. اینکه حجب ظلمانی گفته نشد به خاطر آن است که مسافر زمانی مسافر است که حجابهای ظلمانی را دریده باشد. پس از خرق حجب نورانی، او می‌بیند حق را خالصاً عن الکثرات



□ هر پیغمبری که جنبه ولایت او بیشتر از پیغمبران دیگر باشد فنای او کلی و کاملتر است

□ از میان انبیاء تنها نبی اسلام بود که توانست استعدادات مظاهر را در حضرت قدریه بشناسد و از طریق علم کامل خود به مراتب تجلیات حق تعالی در حضرت واحدیت، اعیان خارجی را به آنچه لایق آن هستند در حضرت علمیه هدایت کند

و الشوائب فی الحضرة الواحديه ودر دو سفر آخر به تدریج جمیع کثرات را مشاهده می کند، ضمن اینکه حق را از ورای همه این تعینات نیز ملاحظه می کند. پس او در این هنگام صاحب دو چشم بوده و به مقام وحدت در کثرت و کثرت در وحدت رسیده است. صاحبان این مقام حق و خلق را تفصیلاً بدون اینکه هر یک حجاب از دیگری باشند مشاهده می نمایند. این مرتبه ای که از آن نام برده شد آخر مراتب سلوک و کاملترین آنهاست و در تک تک اسماء و صفات الهی که در سالکین متجلی شده اند جاری است. بنابراین سالکی که مظهر یک اسم از اسماء الهی است قادر به اتمام همه این اسفار می باشد، همانطور که اولیاء محمدیین که مظهر اسم جامع و مستجمع جمیع اسماء الهی اند نیز این اسفار را بالتمام پیمودند. با این فرق که یکی کامل و دیگری ناقص است. «وليعلم ان هذه الاسفار الاربعه لا بدّ و ان تكون لكلّ مشرع مرسل ولكن المراتب مع ذلك متفاوتة و المقامات متخالفة: فانّ بعض الانبياء والمرسلين من مظاهر اسم الرحمن مثلاً: ففي السفر الاول يشاهد اسم الرحمن ظاهراً في العالم و ينتهي سفره الثاني باستهلاك الاشياء في الاسم الرحمن و يرجع بالرحمه والوجود الرحمانی الى العالم فتكون دوره نبوته محدوده و كذلك مظاهر سایر الاسماء حسب اختلافات التي هي من حضره العلم حتى ينتهي الامر الى مظهر اسم الله فيشاهد في اخيره

سفره الاول الحق بجمع شؤونه ظاهراً ولا يشغله شأن عن شأن و اخيره سفره الثانی باستهلاك كل الحقايق فى الاسم الجامع الالهى بل استهلاكه ايضاً فى الاحديه المحضه. فهو يرجع الى الخلق بوجود جامع الهى. وله النبوه الازليه والخلافه الظاهرية والباطنيه» (امام خمينى، مصباح الهدايه الى الخلافه و الولايه، مقدمه استاد سيد جلال آشتياني، ۱۳۷۲، ص ۸۹) و ما پيش از اين در مقالات سابق سخن گفته ايم.

سالک تا در خوديت خود بوده از تجليات الهى خبرى نيست. چون به مرتبه فنا رسيد و غيريت و انانيتش نابود شد و جز حق کسى را نديد، سه قسم از مراتب کلى معرفت براى اين او حاصل است:

اول: معرفت به آثار و افعال حق. سالک پس از تفکر در آثار و افعال الهى که اولين مرتبه از مراتب سلوک و اولين منزل از منازل شناخت است، قدم در مسير فرض تعينات و خرق حجب نهاده و وابستگى هاى خود را يک به يک قطع مى کند تا به فنا رسيده و اولين مرتبه فنا براى او حاصل بشود. اين مرتبه نخست فنا طبق تجليات افعالى خداوند، فناى در افعال و حصول توحيد افعالى است و هذا الفناء رؤيه العبد فعله بقيام الله و الفناء لا يكون الا عن تجل الهى فى غير صوره کونيه.

دومين مرتبه معرفت صفات حق است. اين قسم مخصوص کسانی است که مظهر تجليات اسمائيه و صفاتيه حَقَّند. شروع اين مرتبه انتهای سفر اول است. سالک به لحاظ سير در اسماء و گردش در صفات و آگاهی بر مراتب اسماء در مقام شهود حق از اين جهت که به وجود حق مى بيند و مى شنود و حقايق اسماء را عين وجود جمعى حق مى بيند و صفات را در عرصه وجود موصوف، مشاهده مى نمايد بين ذات و صفات فرقى نگذاشته و تغاير بين اين دو را اعتبارى مى داند اين مقام همان فناى صفات و وصول به مقام قاب قوسين است.

سومين مرتبه از مراتب معرفت پروردگار، شهود حق است بى واسطه اسماء که عبارت است از شهود ذات. سالک در اين مقام چون شاهد و مشهود و مشهد را عين هم مى بيند به کلى فانى در حق گشته و از او هيچ تعين و رسمى باقى نماند. ظهور فرقان و کتاب و کتاب مبین، مخصوص اولياء محمديين و صاحبان مقام جمعى الهى که سبحات جلال و حجابهاى نورى اند، براى سالک





در مقام توحید ذات از بین رفته و حق بی واسطه هیچ اسمی بر سالک تجلی می کند. نتیجه این تجلی اجتماع وجودی و اندکاک هویت و وجود خلقی در وجود خالقی است. تنزل حقیقت مطلقه وجود در مرائی ممکنات و اینکه وجود مخلوق از تجلیات آن وجود الهی است در قوس نزول و رهایی از تقیید در قوس صعود فی طلب مفاتیح الغیب و الشهود فی عالم الاسماء و الاعیان و ولوج در احادیث و فنای ذات عبارت اخرای وجدت وجود عند العرفاست که در آن مباحث زیادی مطرح است و ما در جای دیگر در رابطه با آن بحث خواهیم کرد.

کمال مرتبه سلوک برای آنانی است که حق به تجلی فیض اقدس تقدیر استعدادات ایشان را در حضرت علمیه فرموده است. کسانیکه به مرتبه تکوین بعد تلوین رسیده و به مقام صحو بعد المحو نائل شده اند. این مقام که فناء در احادیث و وصول به قاب قوسین او ادنی و آنگاه رجوع از آن، به عالم خلق و ظهور در هیاکل جسمانی است، به طور کامل اختصاص دارد به اولیاء محمدیین.

وصل

گاهی در تعابیر عرفانی، از تجلیات ربانی حاصل از سیر و سلوک و طیّ اسفار اربعه، عنوان فتح اطلاق می‌شود. بهمین لحاظ می‌فرمایند، فتح قریب وصول به توحید افعالی، فتح مبین همان توحید صفاتی و فتح مطلق توحید ذاتی است. مرحوم آشتیانی در مقدمه مصباح الهدایه امام خمینی می‌فرماید: «اول الفتح الفتح القریب قال الله تعالی: فجعل من دون ذلك فتحاً قریباً ترقی انسان از مقام نفس به مقام عقل منور به نور شرع و مطیع اوامر حق گردیدن و قبول تجلیات نوری و مکاشفات غیبی خاص مقام قلب، به اصطلاح ارباب عرفان و عارفان به لسان قرآن فتح قریب است. قسم دوم از فتوحات فتح مبین است و از آن به قلب بالغ به مقام روح تعبیر کرده‌اند. مرتبه روحیه همان مقام واحدیت و لاهوت است. فنای حاصل از فتح مبین فنای اسمائی و صفاتی نام دارد و مقام قاب قوسین کنایه از آن است. دیگر فتح مطلق است که خاص قبل بالغ به مقام سرّ است و خاص مقام قرب فرایض و جمع بین القربین یعنی نوافل و فرایض است. مقام او ادنی اشاره به این فتح است و کریمه اذا جاء نصر من الله و الفتح فتح باب وحدت و فنای در احدیت است». (سید جلال الدین آشتیانی، مقدمه مصباح الهدایه؛ ص ۱۶۳)

یکی از مراتب تجلیات در خرق حجب، کشف اسرار علوم الهی و دقایق عرفانی و لطایف روحانی است. در ورای هر حجاب سرّی نهفته که کشف نخواهد شد مگر با خرق آن حجاب. از این روست که در تعالیم اسلامی از علم با عنوان نور تعبیر شده است. قال النبی: العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء (محمد علی سادات، اخلاق اسلامی، انتشارات سمت، ۱۳۶۲، ص ۳۲۹) علم به تعلّم بسیار نیست، بلکه حقیقت علم نوری است که خداوند به قلب هر کس بخواهد می‌اندازد. از این حدیث معلوم می‌ود که انسان ابتدا باید حقیقت عبودیت و روح بندگی و خضوع را در خود فراهم کند که آن سرچشمه همه کمالات روحی و مواهب معنوی است، آنگاه در راه تحصیل علوم الهی قدم بردارد. در تعریف عرفانی، علمی الهی است که نه تنها مانع راه نشده و حجاب طریق نگردد، بلکه راه را هم نشان دهد. این تعریف در مورد علمی صادق است که بر قلب سالک متجلی شده و او را از حقایق غیبی آگاه کند. پس مصداق علوم در این حدیث همان علمی است که از راه کشف و



□ کمال مرتبه سلوک برای آنانی است که حق به تجلی فیض اقدس تقدیر استعدادات ایشان را در حضرت علمیه فرموده است

□ در تعریف عرفان، علمی الهی است که نه تنها مانع راه نشده و حجاب طریق نگردد بلکه راه را نیز نشان دهد. این تعریف درباره علمی صادق است که بر قلب سالک متجلی شده و او را از حقایق غیبی آگاه کند

شهود بر سالک الی الله وارد می شود. کشف این مراتب از علوم جزء تجربیات شخصی بوده و قابل انتقال به دیگران نیست مگر با برهان. مخلوط کردن حقایق شهودی با براهین عقلانی، از عهده کسانی برمی آید که مدارج زهد و تقوا و ایمان را پیموده و به خدا رسیده اند.

در روایت دیگری است که پیغمبر فرمود: ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطن الی سبعة ابطن. (فضل القرآن و وصفه، مرکز المصطفی، ج ۶، ص ۷۲) همانا برای قرآن ظاهر و باطنی است و برای باطن آن باطنی تا هفت بطن. انکشاف هر یک از مراتب قرآن مستلزم کشف مراتب سلوک و خرق حجب ظلمانی و نورانی است. بطون قرآن به نص صریح عارفان مشتمل بر حقایق غیبیه و معانی عالیهای است که کشف نخواهد شد مگر بر آنان که از ظلمات عالم ناسوب رهیده و قدم بر فرق انبیت خود نهاده و در آسمان ملکوت و جبروت پر و بال می زنند. سالک با خرق هر حجاب، قدمی به کشف بطن و اسرار آیات الهی نزدیک می شود. از این روست که گفته می شود در طی اسفار تجلیات الهی مختلف است؛ پس سالک هر گاه در اسماء سیر کند، حقتعالی به هر اسم که در آن وارد می شود بر سالک تجلی می کند، و اگر او مظهر یک اسم از اسماء باشد تجلی به همان یک اسم خواهد بود

ولذا سالک به آن اسم در عالم حاضر است و اگر صلاح باشد تغییر و تحول ایجاد می کند. بنابراین تجلی گاهی به اسم العلیم است و گاهی به اسم القادر و هکذا.

کلام آقا محمدرضا قمشهای

ایشان می فرمایند: فقد ظهر ان السفر الاول و الثالث متقابلان لتعاكسهما في المبدأ و المنتهى و كون الثالث بالحق دون الاول و الثاني و الرابع متقابلان بوجه لاختلافهما في المبدأ و المنتهى و اشتراكهما في كونهما بالحق (محمدرضا قمشهای، مجموعه آثار حکیم صهبا، کانون پژوهش اصفهان، ۱۳۷۸، ص ۲۳۱).
به کار بردن اصطلاح تقابل به معنای منطقی آن در اینجا کاربردی ندارد. زیرا تقابل یا در ملکه و عدم ملکه و تناقض است و یا در تضاد و تضایف است. اسفار در دو مورد اول تقابلی ندارند زیرا یکی امری است وجودی و دیگری عدم است ولی در اسفار ما با اموری وجودی سرو کار داریم. همچنین از قسم تضایف یا تضاد هم نیستند. زیرا بین دو متضاد غایت خلاف است در حالیکه در اینجا اسفار به دنبال هم و وابسته به یکدیگرند. پس بهتر است بگوییم متقابلند به معنای اینکه با هم اختلاف و فرقی دارند.

اگر خوب در مطالب سابق دقت کرده باشی متوجه می شود که در میان اسفار اربعه، سفر اول (به معنای دوم) متقابل است با سفر چهارم به دلیل اختلاف در مبدأ و منتهی زیرا در سفر اول سیر از خلق ظلمانی است به حق مقید و عالم اعیان ثابت اما در سفر چهارم به عکس از حق مقید است به خلق ظلمانی. و سفر دوم با سفر سوم به دلیل اینکه در اولی سیر از حق مقید است به حق مطلق و دومی از حق مقید است به حق مطلق مختلف است.

کلام مرحوم سید حیدر آملی

ایشان می فرمایند: و الاسفار الاربعه عندهم الاول: هو السير الى الله من منازل النفس الى الافق المبين و هو نهایه مقام القلب و مبدأ التجلیات الاسمائه و الثاني: هو السفر بالله بالاتصاف بصفاته و التحقيق باسمائه (من الافق المبين) الى الافق الاعلى (الذی هو) نهایه الحضرة الواحدیه. و السفر



الثالث هو الترقى الى عين الجمع والحضره الاحديه. و هو مقام قاب قوسين ما بقيت الاثنييه فاذا ارتفعت الاثنييه فهو مقام او ادنى و هو نهايه الولايه. والسفر الرابع هو السير بالله عن الله للتكميل و هو مقام البقاء بعد الفناء والفرق بعد الجمع و لكل واحد من هذه الاسفار الاربعه نهايه، كما كان له بدايه. فنهايه السفر الاول هي رفع حجب الكثره عن وجه الواحد و نهايه السفر الثانى هي رفع حجاب الواحد عن وجه الكثره العلميه الباطنيه و نهايه السفر الثالث هو زوال التقييد بالضدين: الظاهر والباطن، بالحصول فى احديه عين الجمع و نهايه السفر الرابع تتحقق عند الرجوع عن الحق الاى الخلق فى مقام الاستقامه الذى هو احديه الجمع و الفرق بشهود اندراج الحق فى الخلق و اضمحلال الخلق فى الحق حتى يرى العين الواحده فى صور الكثره و الصور الكثيره فى عين الواحده

(سيد حيدرآملی، مقدمات من كتاب نص النصوص، انتشارات توس، ص ۱۳۶۷، ص ۱۳۵).

فرق مابين آنچه در مراتب سير پيش از اين گفتيم با آنچه مرحوم عارف سيد حيدرآملی می فرمايند در اين است که ما اشاره کردیم به اینکه دو سفر از اسفار فوق در قوس صعود و دو سفر در قوس نزول است ولی ایشان به این نکته اشاره کرده اند که سه سفر در قوس صعود بوده و یکی در قوس نزول است. ولوج در واحدیت و احدیت ذات، تنها مخصوص اولیاء محمدین است که سیرشان در میان اسماء کاملترین و ادراکشان از اسماء اتم از دیگران است. بنابراین با ملاحظه آنکه ایشان مظهر اسم جامع الهی اند، در پایان سفر دوم خداوند به تمام اسماء بر ایشان تجلی می کند و همین سبب آن است که اسفار را بالتمام پیموده و شطحیاتی از ایشان صادر نشود.

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی